شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال پانزدهم
۳۱ تیر ۱۴۰۲
۴ محرم ۱۴۴۵
شماره ۳۹۹۴

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹


نشانه‌های رونق در اقتصاد استان

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۴٪ ↑۲۲° ↓۳۴°

صبح ۲۵ | ظهر ۳۳ | عصر ۳۴ | شب ۲۸

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۸:۰۱ | نیمه شب شرعی ۲۲:۴۷:۰۹
غروب آفتاب ۱۸:۴۵:۳۲ | اذان صبح فردا ۰۲:۴۸:۴۷
اذان مغرب ۱۹:۰۶:۰۵ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۰:۳۱

امام حسین(ع) فرمودند:

پنج خصلت است که در هر کس نباشد،
بهره چندانی در او نیست: خرد، دین، ادب، حیا و اخلاق نیکو.

(حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۱)

مقتل خوانی



طرح: جلال حاجی زاده

چکامه‌های حسینی

تو خیمه گاه سوخته ی قلب زینبی

بر سفره تو هرچه که ماتم می آورند در هفت خوان صابری ات کم می آورند
دل داده ای به منطق نازک ترین خیال هر قدر هم دلایل محکم می آورند
پرونده شکفته زخم مدینه را لب هات در دو صفحه فراهم می آورند
تو خیمه گاه سوخته ی قلب زینبی انفاس تو هوای محرم می آورند
رزمنده ای و تا خود معراج زخم ها یک ریز در مصاف تو آدم می آورند
بر دوش چشم های تو حتی هنوز هم مجروح از خطوط مقدم می آورند
حالا فرشته ها به حسینیه دلم از زینبیه روزه مریم می آورند
تا در سکوت روضه چشمت به پا شود وقتی تمام مرثیه ها کم می آورند

علی محمد مودب

اول شخص

آخرین رستاخیز

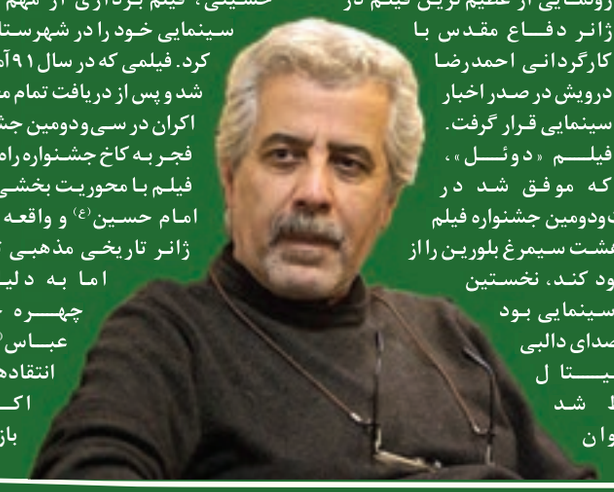
درباره احمدرضا درویش، نویسنده و کارگردان مطرح سینما که عمری در زمینه سینمای دفاع مقدس و ژانر تاریخی، مذهبی، فعالیت کرده است


آزاده جشمه سنگی
نویسنده

جنگ که آغاز شد، احمدرضا درویش هم که از سینماگران نسل دوم پس از انقلاب اسلامی به‌شمار می آمد دست به دوربین برد. پس از تجربه عکاسی و فیلم برداری، ترجیح داد سینما را با دستیار کارگردانی آغاز کند و در ادامه موفق شد در سن بیست وسه سالگی، برای نخستین بار یکی از فیلم نامه هایش را برای کارگردانی به دست سیف ا... داد بسپارد. «کانیمانگا» که از آثار موفق حوزه دفاع مقدس به شمار می آید، نخستین متن او بود که بر پرده سینماها جان گرفت، اما اولین فیلمی که احمدرضا درویش به طور مستقل کارگردانی آن را برعهده گرفت سال ۶۵ با عنوان «آخرین پرواز» بر پرده نقره‌ای ظاهر شد.

اثری بر مبنای تعلیق که از خیانت ها و دست‌اندازی‌های منافقین در سال‌های جنگ تحمیلی روایت می کرد. پس از این تجربه موفق دو فیلم «ابلیس» و «آذرخش» را تولید کرد که اولی، بر پایه فرم و دومی در ساختار فیلم‌های ژانر حادثه‌ای. هردو بخش‌هایی از تسلط احمدرضا درویش به حوزه جامعه شناسی و سینما را انعکاس می‌دادند، اما آنچه احمدرضا درویش را در دهه ۷۰ به نامی آشنا در میان سینماگران ایرانی تبدیل کرد، فیلم «کیمیا» در سال ۷۴ بود که مخاطبان و منتقدان را حیرت‌زده کرد و روایتی متفاوت از خرمشهر را با حضور بازیگرانی چون بیتا فرهی و خسرو شکیبایی به نمایش گذاشت.

این فیلم در ۹ شاخه نامزد سیمرغ بلورین از جشنواره فیلم فجر شد و در ادامه با دو فیلم «سرزمین خورشید» در سال ۷۵ (با دریافت جایزه ویژه هیئت داوران جشنواره فیلم فجر و نامزدی در سیزده رشته برای سیمرغ بلورین) و «متولد ماه مهر» در سال ۷۸ (با دریافت سه سیمرغ بلورین) به یکی از پرمخاطب ترین کارگردانان دهه ۷۰ بدل شد. سال ۱۳۸۲ بود که خبر رونمایی از عظیم ترین فیلم در ژانر دفاع مقدس با کارگردانی احمدرضا درویش در صدر اخبار سینمایی قرار گرفت. فیلم «دوئل»، که موفق شد در بیست‌ودومین جشنواره فیلم فجر هشت سیمرغ بلورین را از آن خود کند. نخستین فیلم سینمایی بود که با صدای دالبی دیجیتال ضبط شد و عنوان بهترین کارگردانی را از جشنواره فجر به خود اختصاص داد. احمدرضا درویش اما در شانزدهم بهمن سال ۸۸ هم‌زمان با اربعین حسینی، فیلم برداری از مهم ترین اثر سینمایی خود را در شهرستان بم آغاز کرد. فیلمی که در سال ۹۱ آماده نمایش شد و پس از دریافت تمام مجوزها برای اکران در سی و دومین جشنواره فیلم فجر به کاخ جشنواره راه یافت. این فیلم با محوریت بخشی از زندگی امام حسین(ع) و واقعه کربلا، در ژانر تاریخی مذهبی تولید شد اما به دلیل نمایش چهره حضرت عباس(ع) و برخی انتقادها از ادامه اکران بازماند.



در غلاف اکران

فیلم «رستاخیز» نخستین بار دی سال ۹۲ در حضور تعدادی از اعضای دولت به اکران خصوصی و پس از آن در بهمن همان سال هم‌زمان با برگزاری سی و دومین جشنواره فیلم فجر به نمایش درآمد. سپس در ۲۴ تیر سال ۹۴ با اخذ تمام مجوزهای قانونی به اکران عمومی درآمد اما با مخالفت علما و مراجع توقیف شد. وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت، اعلام کرد پس از اعمال نظر مراجع عظام تقلید و انجام اصلاحات، این فیلم به اکران عمومی خواهد رسید اما وضعیت اکران سینمایی آن تا به امروز در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است.

داستان رستاخیز

داستان فیلم «رستاخیز» حول محور شخصیتی به نام «بگیر بن حر» فرزند حر بن یزید ریاحی، شخصیت معروف کربلاست. او که از دوستان نزدیک حفض بن عمر بن سعد است، به فاصله کوتاهی از مرگ معاویه، از سوی یزید به عنوان پیک ویژه انتخاب می شود و در اوج ماجرای تلاش یزیدیان برای بیعت گرفتن از امام حسین(ع)، راوی مکاتبات دربار دمشق و امارت کوفه و بصره می شود. پس از چندین بار رفت و برگشت بین دمشق و کوفه و بصره نهایتا به کربلا می رسد و در کنار پدرش که فرمانده سپاه پیشرو کوفه است شاهد ماجرای کربلاست.

افتخارات جشنواره‌ای

فیلم رستاخیز مجموعا دوازده بار نامزد دریافت جایزه جشنواره فیلم فجر شد که در این بین موفق شد ۹ سیمرغ بلورین را از آن خود کند. برنده بهترین کارگردانی (احمدرضا درویش)، برنده جایزه نقش دوم مرد (بابک حمیدیان)، برنده بهترین فیلم برداری (حسین جعفریان)، برنده بهترین چهره پردازی (سید محسن موسوی)، بهترین طراحی صحنه و لباس (مجید میرفخرایی) و بهترین موسیقی متن (استفان واربک) بخشی از افتخارات داخلی این اثر است و در چهار جشنواره بین المللی نیز مورد تحسین قرار گرفته است.

کوچه

کربلا و حدیث بلا و مقام ولا




غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

محرم، در تکرار دوباره خویش می خواهد ما را به سر خط برگرداند. همه ما را. از همان اول هم همین بود. مگر زهیر را به اول خط بر نگرداند؟ مگر حر را بعد از اینکه به حضور در لشکر یزید، نقطه پایان گذاشت، او را به سر خط برنگرداند؟ معلوم است و تاریخ گواهی می دهد که چنین کرد. آنان را از منتهی الیه باطل به اول و خط مقدم حق کشاند. یعنی هم برای ما و هم برای مردمان امروز و فردا هم این می تواند و حتی باید اتفاق افتد. ما باید اهل حرکت باشیم. بینات را ببینیم. پا به راه بگذاریم. این دقیقا همان راهی است که «خود بگویدت چون باید رفت» همان که حر را و زهیر را به مقصد رساند. این همان رمز جدول انسانیت است که باید بدان دست یافت تا زندگی معنا پیدا کند. تا حرکت جهات قبله نما داشته باشد. در این صراط مستقیم هم باید توان همراهی با امام را در خویش ایجاد کرد چنان که زهیر و حر چنین کردند. حتی چنان که آن دو برادر خارجی مسلک چنین کردند و به یاری حجت خدا شمشیر زدند و به شهادت رسیدند. باید خود را به ایمان و یقین توانمندسازی کنیم. آن وقت خواهیم توانست با غنی سازی خویش، به چراغی فرارو و فرا راه انسان ها تبدیل شویم چنان که یاران سیدالشهدا(ع) شدند. چنین نشدن رنجی است که جان را می کاهد. به قول استاد صفائی حائری، «اینکه در همراهی با او کم بیاورم و به آن کاروان نرسم و در آن سفینه ننشینیم در حالی که می بینیم می رود، این ها آن رنجی است که باید بیشتر به آن دقت و توجه شود.» با این رنج است که می شود خود را چنان ساخت که امروزمان از جنس عاشورا باشد. بایستگی تمام روزها این است که به شایستگی عاشورا برسند. هر روزی چنین نشود، به دشتی بی بار و بر شبیه خواهد شد. «این مصیبت، مصیبت بزرگی است و تکرارش هم در زیارت عاشورا، روی این حساب است.» با درک این حقیقت است که می شود به حق رسید. استاد در این زمینه تحلیلی دارند که راه آسمان را هموار می کند. با جزع و ناله و کوشش عارفانه. «اینجاست که جزع و داد انسان درمی آید، مگر اینکه با آن دید به قضیه نگاه کنیم که «اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشّاکِرینَ لَکَ عَلیٰ مُصابِهِمْ». از کسانی باشیم که در برابر مصیبت، طالب و شاکرند، نه صابر! آیت ا... راه رسیدن به این جایگاه را چنین برای ما به وجه تمثیل، مستندسازی می کند، «بچه ها در برابر بلاهایی که برایشان می آید، مثلا آمپولی که باید بزنند یا دوایی که باید بخورند، خیلی جزع دارند، تا حدی از رشد که می رسند، دوا را می خورند و دم نمی زنند، به بلوغ که می رسند، برای این امور تشکر هم می کنند، ولی عده‌ای هستند که در صف می ایستند و طالب رنج هستند.» این هم اوج عشق است که به وصال می رسد. در این ساحت و با این نتیجه هم رنج ها قوه پیش برنده عمل می کنند. در حقیقت با سلوک بلاست که می شود به ولا و وصال رسید. راه حسین(ع) ما را به زیستی چنین می خواند.

سه کنج شهر

بازار پرچم های گل دوزی شده مخملی


حسن احمدی فرد
روزنامه نگار

تعداد زیادی از مغازه‌های طبقه دوم بازار رضا(ع)، پرچم‌دوزی بود و صدای چرخ‌های گل‌دوزی، صدای ثابت آن. بازار رضا(ع)، تولد معماری مدرن بود از دل سنت‌ها. یادآور بازارهای قدیم؛ راسته هایی که در حجره های آنجا همه چیز پیدا می شد.

در بازارهای قدیم مشهد هم، همه چیز پیدا می شد. روزگاری دور تا دور حرم مطهر بازار بود. هر کدام از آن ورودی های حاشیه ایوان ها، به بازاری باز می شد که شهر را به حرم مطهر پیوند می داد. «بازار ساعت»، «بازار زنجیر»، «بازار طلافروش ها»، «بازار سنگ تراش ها» و... . زیارت و بازار و سوغاتی، همزاد هم هستند. برای همین هم، اطراف حرم پر بود از بازار با همه اقلامی که به کار زائران می آمد. در آن میان اما اقلامی که زیارت را یادآوری کند، بیشتر بود و مشتری های بیشتری داشت. پرچم های گل دوزی شده یکی از همان ها بود. کدام مسجد، کدام تکیه، کدام حسینیه است که یکی از این پرچم ها نداشته باشد. آن خط هایی که با نخ های سبز و سرخ بر سطح سیاه پارچه‌های مخملی جان می گیرد، آدم را یاد محرم، یاد زیارت، یاد سبکی بعد از اشک ریختن می اندازد و برای همین هاست که پرچم‌های مخملی گل‌دوزی شده، سوغاتی قدیمی مشهد بوده و حجره‌های پرچم‌دوزی، پای ثابت همه این بازارها.

نیم‌قرن پیش، در روزگار «عبدالعظیم ولیان»، وقتی آخرین بازارها را خراب کردند تا صحن ها را بیشتر کنند، کسبه دور حرم را فرستادند به حجره های نونوار بازار رضا(ع). طلافروش ها، انگشترفروش ها و عطرفروش ها، جا گرفتند در طبقه اول بازار و طبقه دوم ماند برای پرچم دوزها. فیروزه تراش ها هم البته آمدند و شدند همسایه پرچم‌دوزها.

حالا هنوز هم پرچم های گل‌دوزی شده از دل حجره های بازار رضا(ع) ذکر عاشورا می گویند. پرچم‌دوزی، هنوز هم یکی از هنرهای رایج در مشهد است.

هرچند پرچم‌های ارزان‌قیمت چاپی، خیلی از مشتری ها را کشانده سمت خودش، اما صدای چرخ های گل دوزی، هنوز هم در طبقه دوم بازار رضا(ع) شنیده می شود. هنوز هم هر محرم، حسینیه ها با همین کتیبه ها و پرچم ها سیاه پوش می شوند و یکی از همین پرچم‌های مخملی سیاه‌رنگ، در تمام دو ماه محرم و صفر، تاب می خورد بالای گنبد.

روایت یک قاب

کتیبه مخمل


حمید سبحانی
عکاس و نویسنده



صندوق چوبی خراطی شده قدیمی بزرگ، بالای اتاق دو دری مخصوص میهمان بی بی جان بود. یک چادرشب دستباف خودش را رویش انداخته بود که قفل بزرگش دیده نشود و کلید قفل هم نخ کشیده دائم توی گردنش بود. آن صندوق همه چیزهای مهم بی بی را توی خودش جا داده بود. این چیزهای مهم لزوما طلا و جواهر نبود که برای آن ها یک قوطی خالی کمپوت هم زیادی بود. توی آن دوتا لاله سرجهیزیه اش، چادر گل دار روز عروسی اش، چند قواره پارچه چادری که از مکه آورده بود برای عروسی نوه هایش، چند سکه نقره قاجاری که وصل پیشانی بند لباس عروسی اش بوده، یک کفن متبرک شده و نوشته شده به آیات و دعا، چیزهایی مربوط به آقاجان که حالا پنج سالی است مرحوم شده و در نهایت یک کتیبه مخمل گل دوزی شده که منقش است به اسم پنج تن و وسطش با خط ثلث زیبایی «یا اباالفضل العباس» گل دوزی شده است. کتیبه به نقش های ظریف زیبای دیگری هم تزیین شده است. وقتی پهنش می کنی انگار یک تابلو نقاشی قشنگ را می بینی. آقا جان وقتی زنده بود با رسیدن محرم؛ دوتا چوب دسته بیلی را نصب می کرد دو طرف کتیبه و بعد لول می کرد می گذاشت روی شانه و می رفت سمت میدان روستا. دسته زنجیرزنی که می خواست حرکت کند، کتیبه را باز می کرد یک سمت کتیبه را خودش می گرفت و یک سمتش را سید عزیز. کتیبه جلو دسته می درخشید و خودنمایی می کرد. خیلی ها می آمدند به نشانه تبرک به کتیبه دست می کشیدند. یک غرور خاصی صورت آقا جان را فرا می گرفت. آقا جان فکر می کرد او مثل یک سرباز مأموریت دارد برای این کار. برای همین سعی می کرد لباسش هم تمیز باشد و حتی عطر گل سرخ به خودش می زد. بعد از فوت آقا جان، بی بی حاضر نشد که کتیبه را به کسی بسپارد. می گفت : این کتیبه حرمت خاصی دارد و نگهدارنده اش باید آن را بفهمد. دهه محرم تازه شروع شده بود. بی بی مرا صدا زد و برد توی اتاق دو دری. کلید صندوق را از توی گردنش درآورد و بازش کرد. یک پیراهن مشکی تمیز از تویش درآورد و خواست که بیوشم. از یک شیشه کوچک که بوی گل سرخ می داد مقداری عطر روی لباسم زد و گفت: «فکر می کنم حالا وقتشه» بعد با احتیاط کتیبه مخملی را بیرون آورد، آرام پهنش کرد و گفت بیا به من کمک کن. کتیبه را به چوب ها وصل کردیم. بی بی جان کتیبه را دور چوب ها لول کرد و گذاشت روی شانه اش بعد دست مرا گرفت و راه افتادیم سمت میدان ده. صدای نوحه از دور به گوش می رسید.

عکس: پرویز گلی زاده